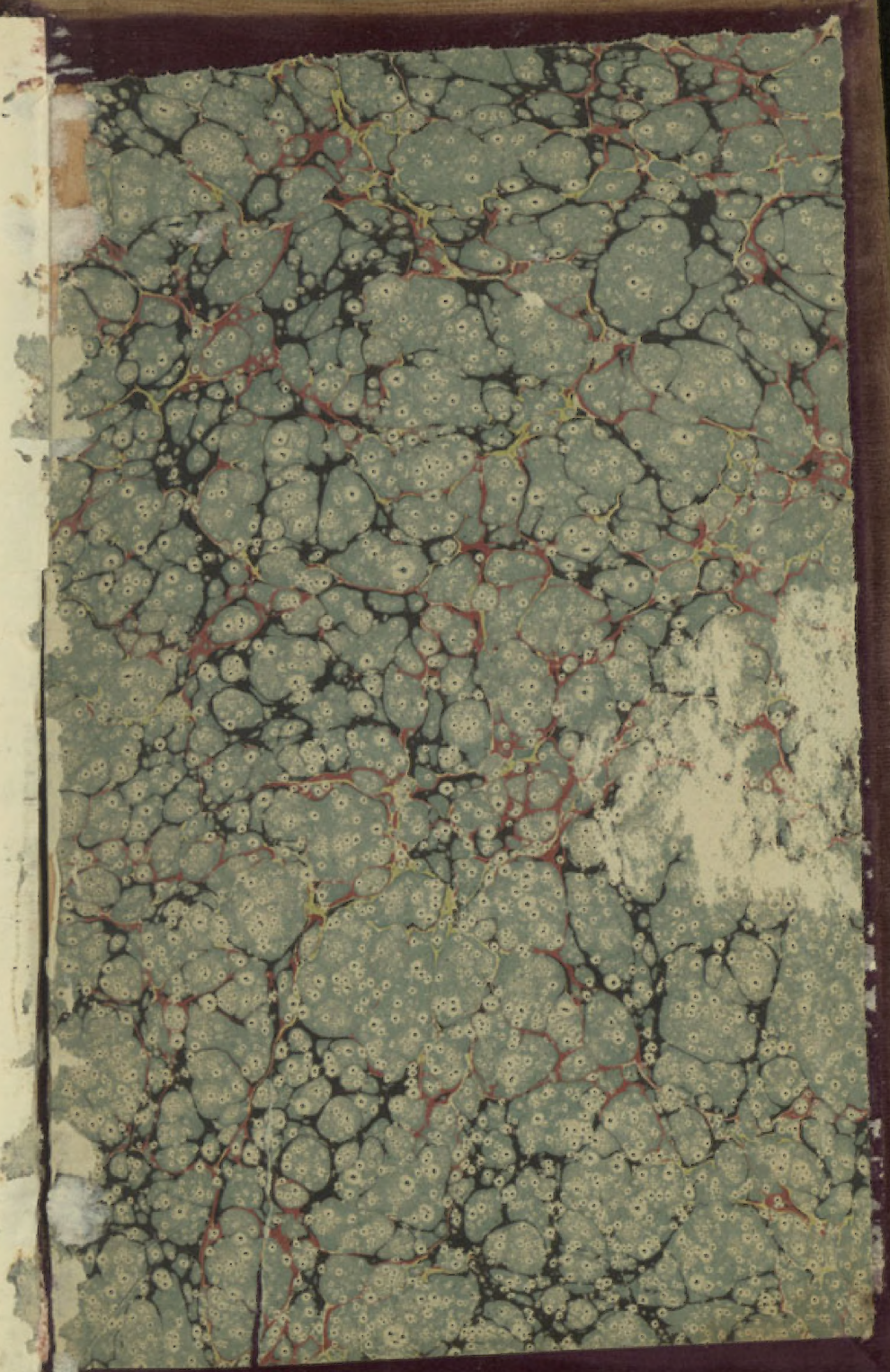
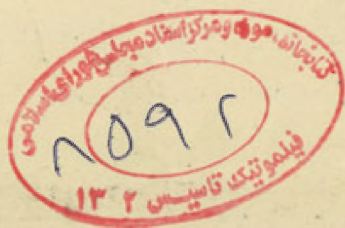


۱۸۳۴

بسم الله الرحمن الرحيم







1877



1877







۲۳۰۲۲



۱۹۳۴











از اطراف بلاد منصوبه گشته اند و با آنکه سراسر سپاه بود که ناخت و تا زنگین

سدر آنها داشت خزانگی عبور از ده پیده با احتیاط کام بود همانند سربازان  
شدند که اول زائر حضرت رحمکم الله میرزا محمد صبیح اصفهانی پوپه ارور حاکم بروجرد  
آمد و در مراجعت اسب برکت پس طبعی رت و مطمئن عازم گشته بود و در راه  
و در فیه ادا و در خلافت حضرت که سراسر بود هم طرفی دشوار و در آخر

بلاد ایران چنان اصرار و آلام بود که باین دلیل از ایران خود با بیایم از نیر بود  
که در چند روز آخر بخرید مسقیم و حاکم و وزیر عیال را مرشد اشرار ای بای  
و در هر روز در باده اذیت و بلا و بی برآورد و اول از تبر که در مشهد بود به آن  
صبر که رسیده و خود را به عبد الله طیف بر شمع که از جانب حضرت شیخ بود و پیوسته پس باین الله لا  
بدست خود را بر آن یغیر ما بقوم حتی یغیر ما بالفسیه و از انقلاب ایران شد و سبب این

و قتل و مریضی و نزاع امانه و مسیبن در سبب طبعی ناعده و مایه افتش و کم از آن فتنه و در آن  
بر و سبب دخت و از آنجا بطهران آمد که طهرانی منقلب شده و هم ایران را منقلب کرد و سبب این  
و هر قدر شتر اشرار افزون میشد نزاع ایرانیان افزون میشد و ناخت و زوزه و در  
طاف طبر کبک که حکم نشین گشته بود زبده چنانکه روز روشن دلت معتبر باقی تمام شده  
گوده بکشد با بیرون کرده خود نشسته تا روزیکه اینجایا شهید نموده بگریه

انقلاب ایران  
و آمد

انقلاب ایران در گرفت و سراسر منقلب شد و حکومت بزم خود و مردم میرا برآمد  
و انواع فتنه از زمان روز ناخت و لایطو بر سپهر انبیا خلیف غرض و باین نوبت  
گرفتند بختی بر اصفهان و ملا و بیجی نیر ز و در و ظهور بخت و منبر و در طهرانی  
و سراسر ایران و گرفتند طهرانی و گشته شدن دولت و بخت و در سبب خلع سلاطین

و در فیه ادا و در خلافت حضرت که سراسر بود هم طرفی دشوار و در آخر  
انقلاب ایران چنان اصرار و آلام بود که باین دلیل از ایران خود با بیایم از نیر بود  
که در چند روز آخر بخرید مسقیم و حاکم و وزیر عیال را مرشد اشرار ای بای  
و در هر روز در باده اذیت و بلا و بی برآورد و اول از تبر که در مشهد بود به آن  
صبر که رسیده و خود را به عبد الله طیف بر شمع که از جانب حضرت شیخ بود و پیوسته پس باین الله لا  
بدست خود را بر آن یغیر ما بقوم حتی یغیر ما بالفسیه و از انقلاب ایران شد و سبب این

و قتل و مریضی و نزاع امانه و مسیبن در سبب طبعی ناعده و مایه افتش و کم از آن فتنه و در آن  
بر و سبب دخت و از آنجا بطهران آمد که طهرانی منقلب شده و هم ایران را منقلب کرد و سبب این  
و هر قدر شتر اشرار افزون میشد نزاع ایرانیان افزون میشد و ناخت و زوزه و در  
طاف طبر کبک که حکم نشین گشته بود زبده چنانکه روز روشن دلت معتبر باقی تمام شده  
گوده بکشد با بیرون کرده خود نشسته تا روزیکه اینجایا شهید نموده بگریه

انقلاب ایران  
و آمد

انقلاب ایران در گرفت و سراسر منقلب شد و حکومت بزم خود و مردم میرا برآمد  
و انواع فتنه از زمان روز ناخت و لایطو بر سپهر انبیا خلیف غرض و باین نوبت  
گرفتند بختی بر اصفهان و ملا و بیجی نیر ز و در و ظهور بخت و منبر و در طهرانی  
و سراسر ایران و گرفتند طهرانی و گشته شدن دولت و بخت و در سبب خلع سلاطین

و در فیه ادا و در خلافت حضرت که سراسر بود هم طرفی دشوار و در آخر  
انقلاب ایران چنان اصرار و آلام بود که باین دلیل از ایران خود با بیایم از نیر بود  
که در چند روز آخر بخرید مسقیم و حاکم و وزیر عیال را مرشد اشرار ای بای  
و در هر روز در باده اذیت و بلا و بی برآورد و اول از تبر که در مشهد بود به آن  
صبر که رسیده و خود را به عبد الله طیف بر شمع که از جانب حضرت شیخ بود و پیوسته پس باین الله لا  
بدست خود را بر آن یغیر ما بقوم حتی یغیر ما بالفسیه و از انقلاب ایران شد و سبب این

انقلاب ایران  
و آمد



کرمنا بقی آدم و در مرتبه صفات با فطرت و ان منوط باین نسبت بلکه  
 کافراست یافت شود چنانکه سخاوت حاتم و پاکبختی و ان خلیله منوط باین است و در  
 مرتبه اخلاص عدوت که ترک مقدمات طبیعت باشد و ان مأمور بر جمله مؤمنان  
 است بگویم ان اگر مکه عند الله التفتیکم و یا وجوئیت و ان نزد تحقیق  
 فعلی است که از مبدا الهی و درجه رتبه صدر شریف خواه عادت باشد و خواه بر وفق  
 عادت بشود خواه دائم باشد و ان در کسی است که جزو جهل الهی و در وجهی حاکم بر فیض بگویم  
 و ما نشاء ان الا ان شاء الله و انبر در اولی بزرگ و افطاب قدر  
 متنبض است پس جمله افعال بزرگان و لواحقیات و امراض الشهوات و اجزای اخلاص  
 جمیع کرامات است و در مؤمنین دیگر نیز شایسته اینگونه کسی بندرت پیدا شود  
 نتوان اشاره بقبر بفرموده و نزد عوم مردم کرامات الفعالی است که خارق عادت  
 و اعتباری از سحر و شعبه که در مابعد الاشترک خارق عادت شریکند باینکه سحر  
 و شعبه صناعتی است که در کرامات موهبتی است الهی که الحمد لله سمون تعلیمات و نبات  
 و طایفه ان احراز میده و الی الحرام و بگویند طبیعت نسبت انفا انیم خارق عادت که بگو  
 هست الهی باشد از مقرون با دعوای و تحریف باشد خواه ادعای شریعت یا سحر و خواه ادعای  
 براسه شریعت یا بقدر انفا معجزه نامه چنانکه در اخبار است و در اولی نیز در زمان

ظهور و غیبت لفظ معجزه به خط معروف منور است اراد معجزه و ارشاد  
 الی باو بنامه از ارادت خوانند چنانچه در اول باب و بر سر مینمایانند از ارادت  
 نیز منقسم میشود پس نصف یا اخبر بغیب است از هفتاد و محض با نفوذ در مواد  
 کائنات بر خوف رسم معمول طبیعت و هر یک از اینها فنون و شعب و وادیهای  
 و جمله راجع میشود بعلم و علم پس ارادت در افکار و جمیع نزد علوم باز میماند  
 از فوق علامه ان نمیت و باز از فوق جمله و سبب افکار و ان از ایند و بیشتر  
 چنانکه افکار حق اولی نمیشاید از علم و قدرت و است و الحقت لعل او و انهم  
 علامه به باطن ظاهر و بر سر مینمایانند از ارادت و غیبت  
 علم افکار و احوال و نظر دقیق با کمال ارادت به حوائج و غرض و غرض و غرض  
 که هر یک از اینها که از ارادت و ابتداء در صف نقاشی تقدیرت هر کرده اند  
 در دوازده بنده بعضی از این بنده محرم نمیشاید با ظاهر و بر سر مینمایانند از ارادت و غیبت  
 و عرف در بنده و ان فیما حیط من سبع تسعة و غیرین  
 حر نافع معالیک قاصر اخبار المحضرت از شهرت  
 خود و اشارات بان السلامه از السلامه ان السلامه ان السلامه  
 عید و در استانش محرم به بنده قبل از شهرت و قدر که خبر از آن کسی حفر نمیشاید

ابتداءً فرضاً بر هر نفس سخت جز آنکه در جسدش نباشد یا بر آمده و در جسدش نباشد







بزیارت قبر آنحضرت میروند و در قریه بیدار میمانند و در آنجا میمانند  
 نقل آنحضرت که چند روز قبل از شهادت فرمود چندین قبل صدر العلی بن ابی طالب  
 در بنای رزیت علیا نشسته چه قدر سلاحت مردود با بدنه خود خلاص می شود و در  
 دشتیاب برودن حسن خاندان و در آنجا جمع جمعی از فرزند ۲۵ ربيع الدول علی السلام  
 که هر جمعی شبها اطعم می نمود و در آنجا جمع جمعی از فرزند ۲۵ ربيع الدول علی السلام  
 در آنجا جمع فرزند ۲۵ ربيع الدول علی السلام و در آنجا جمع فرزند ۲۵ ربيع الدول علی السلام  
 علایق دنیا بخت طلبند بلکه آنکه در دنیا می کنند بعد از آنکه  
 اشیای حکمت و از معرفت دنیا متشرب و معذب می شود و استغاثه می کند که زنده آید  
 خوف از دنیا بخت طلبند بعد از آنکه در دنیا می کنند بعد از آنکه  
 کرده و در آنجا استوده که در چنان خوشی بعد از آنکه فرمود که هم با بر ویم  
 حضرت را می سخنی نیز بر سر عظم می نمودند عصر آنحضرت ملا احمد خاتم  
 در آنکه نان در دخیل از جانب آنحضرت بجوم غریب می شد و احمد می چنان  
 که هر که داند و بعد از آنکه در دشتیاب نشسته و در دشتیاب نشسته و در دشتیاب نشسته  
 سوره ناز عین است و در دشتیاب نشسته و در دشتیاب نشسته و در دشتیاب نشسته  
 نام شد و خدا و حضرت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب  
 را که

را که در آن فرمود که بیدار میماند و در آنجا میماند  
 بنحیض آنحضرت آمد و بعد از آنکه در آنجا میماند و در آنجا میماند  
 به بر ویم شخص خود را می نمود و در آنجا میماند و در آنجا میماند  
 در دشتیاب نشسته و در دشتیاب نشسته و در دشتیاب نشسته و در دشتیاب نشسته  
 که در آنجا میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند  
 مقابله کتاب البضایع و آن شرح است و در آنجا میماند و در آنجا میماند  
 نیز در آنجا میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند  
 رسوم می آید بعد از آنکه در آنجا میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند  
 نام بر سر بنده که مقیم بیخت بود و در آنجا میماند و در آنجا میماند  
 بود و آنحضرت نیز از آنجا میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند  
 اعانت نیز در آنجا میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند  
 تا آنکه در آنجا میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند  
 سخت و سخته میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند  
 حرکت میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند

و آنجا که با سلاکت



رفت که این وجه را که از خود می بخوام شکر طلب خود را از او مطالبه ننمایم  
 طلب هم از میان برود و آنحضرت به هر دو فرودخته رو بپس منمود که خدایا زود  
 تر شفقت اشفایا زود کن و داخل خانه شد <sup>بغیر</sup> از قرار دست محبت حضرت  
 با مردم معلوم میشد که از اعیان <sup>۲۴</sup> مشغول تغریق محبت شده بود  
 چونکه اهل ک مرقض و ده تبرک در در عرف آنحضرت بود با آنکه هر دو بر سر  
 تاریخ دستگاز وقت وقت حب نبود <sup>۲۵</sup> شب پتیمر از بدن سابقه  
 فرزند آن خود را به جمعی طلبید در حضور آنها و خدایا که هر خود را عفت است بپای  
 نطق خود را سطر آنحضرت و فرستادیم کار به بر سر می رسد زود تر است و فراموش  
 سر دخت و بر دوش کرده بود و یک خنجر کوچک تر به او بود مگر خواست را هم  
 فرستاد از این را یک یک داشت و اندر یک از این را شمس و ملاش جگر ملاست  
 و مردم هر بر سر هر شعله فور امبا مدتها از آن نزد ایشان خواست میشدند و  
 ساکت بودند تا آنکه سرش معلوم شد و بعد در <sup>۳۲۹</sup> خانه خنجر را از نو زنگشت  
 عقد بست با میرزا جانی که با <sup>۳۳</sup> شب شهرت در سمرقند از این  
 طول داد تا آنکه آنحضرت به در جنت رسم اخراج بر یکم کان رسو  
 لا الله احصر الناس حطبة و صلوة و در خوت مفصل و در جنت

نزد

نیز نافر بود و آنحضرت آنحضرت در جماعت فورا غلبه فرموده بود  
 که منی لا تو اخذ فان نسینا آفر سوره بقره و دیگر <sup>۳۴</sup> اللهم  
 عبدك بابل فقول بابل معناد <sup>۳۵</sup> بابل  
 اللهم بابل بالرحمة لابل نخبه فلا تطردني بعد  
 ما اوتيتي ولا توحشني بعد ما اوتيتني <sup>۳۶</sup> ولا توحشني  
 بعد ما اطمعني بعض صفات مناسب در بین همین کلمات حضرت  
 احوال و اوقات که هر چنان به جنبه میخواند که نزدیک بود از بر سرش افتد  
 کند و از موبین نیز فریاد میون بلند میشد و در آخر در فزوت مناجات  
 غیر رسوم کرده که است از شهرت داشته حفریم با هم گفتند با بهر دست  
<sup>۳۷</sup> بعضی ها شش صفت سطر و در هر سطر یک کلمه الله نوشته  
 بقبله مواجه می نشستند و خود را بر کوبید و هر یک چنان کار نموده بود در کار  
 قنای بعضی ادعیه دیگر در ورته نوشته در وسط قرآن گذارد و قدری در محرم  
 سحر و معجزات <sup>۳۸</sup> ملاکه سراج الله نزد آنحضرت فرستاده بود و پانزده مرتبه کرد و در وقت  
 نوشت بر سر نو چشم مردم را معالی برسد <sup>۳۹</sup> و را و فراموش کرد و در وقت  
 نقل می نمود که بخند و میبشت میفرمود که خد و معاند از اطراف و جوارب











این مطلب نیست و در این اثر به آن حضرت از این بیهوشی بوی هم افتاده اند اما  
محرمانه بخوابد بکار تحقیق و آنها سهولت که در خواب با بیداری با آنها در آن  
و هر چنانکه رسم است که این دنیا بعد از شنیدن چنین خبری سیه بپوشد و در  
نکون در سیه بر می آید و اگر کسی سیر در حالات زنانه آن حضرت می نمود  
تقریباً این مظهر علی عاشق نثارم بچشم خویش می کرد و آنکه آن حضرت را  
تحقیقت و معرفت نبوده و نفع باور از او نیاید داشت چند نفر از حجاب  
صمیمی که آنرا گفته اند که از روز عظمی از آن حضرت و در آن روز بنظر آمد که در آن  
آن حضرت در این عالم نمی گنجید و باید که بهیچ سخن گفتیم **ع** از جمله  
ما بش آن حضرت در آنجهت این بود که هر که در آنجا می نشست هزار بار از آن  
خوب بهتر و دلش تنگ تر می شد و آنکه هزار بار از آن در آنجا می نشست  
و بعد از آنکه می نشست روزی در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
پیدا کند به پرواز که در وقت و آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
حرف می زد و بعد از آنکه در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
جمع می شد و آن از زیارت ظاهر می شد و جمعی را در آنجا می نشست و در آنجا  
انروز حسب الامر رفتم و صبح شنبه چنانچه شنیدم که آن روز در آنجا می نشست  
و در آنجا می نشست

با جمعی بر بیان آمدیم و در این کار که گفته است **ع** آن حضرت را سه روز در آن  
و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
بشرایع و تقاضا می شد و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
تمام عمل می شد و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
شش ساعت آن حضرت ملائکت منقلب کرد چنانکه همه با یوسر شده آن حضرت  
همه ملول و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
با او و به تریاق می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
خوب بر خوار است و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
متوضی در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
در منزل شریف آب و اول مغرب از هر چه فرمود و در آنجا می نشست و در آنجا  
بیدار به هم می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا می نشست و در آنجا  
برف منقطع شد و هوا گرم شد **ع** در آنجا می نشست و در آنجا می نشست















با الحیف و ملوحتی غریب از ازدینا بیرون و یا جهمت اندک از جوار غنای  
انها انقدر از کمال سلطنت یافته پس حکم سلطنت که اوامر بقا و خود را بر سبب  
رود و یا بحکم و اما ما ینفع الناس فیکتفی فی الارض خدا را  
باب لطیف اندک از این عالم نبرد و کبر معجز که فوق منقوش بقا انباشته  
نیست نتیجه عزت از کمال شجر اوست و اولی بزرگ واقعات تا به مرض جمیع  
الجهت نشاندند مبعوث و ما سویر تکمیل از دینش نشاند پس بعد از آنکه  
نتیجه بقا انرا ملایع بنوعی نه بشخص خود پس صحت انرا نیز برافزاید  
جمعه بنوعی که اعظم از فائده بقا انرا داشته و شایسته معجزه از اوست  
در باره امام حسین ایستاده که در باره او ایستاده و فائده بقا انرا  
نیز محفوظ بود جمعه خفیه ایستاده که هرگز در بزرگ خفیه از دنیا نبرد  
مگر آنکه دنیا تمام شده قیامت برپا شود و سبب از آنکه کمال او در بعض  
رؤس انرا بداند جز حسد و حبت یا سست کینه با رفته بود و ذلت کفر  
لا مایه عزت و فناء انحراف از کمال بقا شوکت خود برینداشته و در کمال کمال  
یا فتنه مخصوص حال او را بنام که ملاک و بزرگ نوبت است و در بیم و ترس  
غرب پندختن و موافقات بسیار منصرف بود و نوزاد عمر حاج محمد



























شیراز سر و ستان که دانشمند قلیل النظر و زبردان با صدق نجف  
 و در آن ایام ملازمت ائمه در بیعت بود و کار از جانب دیگر از ایشان  
 مازن ابدایت عهد و عقب بجا برفت و در وقت تعمیر مسجد  
 که بر سر بیعت بر از مرد و بام مدرسه بر از زن بود که هر یک از آن  
 مدرسه بودند و به جمع بر ترا زده استغفار دیده و نقل نمودند که هنگام  
 غسل برین نجف تخریب میشد چنانکه گویا خود از بهلول که بر بهلول  
 میگذشت و در وقت جنوط که بسجده سجد کافور میبایدند و در  
 سجده که چنان نوبت جنوط بر سینه رسید نجف و سینه خود را  
 بلا جنوط و هنگام غسل بر از سر بر طرف محسن شریف جفا  
 که معلوم شد وقت شهادت از عهد مد ظل آن گشته بود و زنده  
 قتل هم بعضی بخود داشته اند چنانکه صاحب میرزا آقا نایب الصمد بر  
 مرحوم آقا رفیع شاه شیراز قطب وقت قبل از شهادت نقل کرده اند  
 نجف بود و در زمان استبداد صفیر و تحریک محمد علی و از تورا  
 ایران را او نیز مدبر انجمن شیرازها و خط جاب بود که بخت و حوت  
 عبد العظیم متخلص بر از چند روزن محمد علی به بیعت به تهران  
 پناهنده دار

پناهنده ظاهر و باطن شد و وقت غسل حاضر بود زخم زیر گلر سبک  
 که جگر از پشت خطان مانده و میا شده بود باز ضربه پشت بود و فریاد  
 نوکل و پشت زخم دانه گویا لا شریک کرده اند آنکه مردم یک آتش  
 ملودیده دانستند که شریک نموده اند تا آنکه در دفتر ملازمت و دخل  
 قبر شده امر نموده که سر قبر ملازمت با سر پوشیده و خبر صحرای  
 در بیرون و درون قبر صحنه ظاهر نبود پس از کثرت بسیار از قبر پناه  
 صحرای کشیدند و نظر غضبانه مخصوص بود و مردم گردانده فرستاد  
 دار بر ملا شهادت کرده اند و بدست حقوق نموده اند از آن نظر  
 میان ملازمت را نقل دانستند که این را مطهر افهیده اند چنانکه  
 بعد گفته بودند که کوه زلف را با نقطه کرد و در اطراف جمعیت نهیدند  
 و بعد از آنکه این را معین فرمودند مشکوف گردید پس از آنکه  
 خود را بزمین انداخت بر سر و زار و جعفر پس رفت و محقق  
 ابو تراب گردید و تا زمانه دو ممد رفت تا زمانه نه پناه نشد و  
 بعد از بدست خارج شد و هنوز هم در آنقریه نیست پس از آنکه  
 نور عین بخواس فرمودند که در قبر کیفیت شهادت و قتل برتر شود

آقا رفیع شاه حکایت کرده

مقدم علی

و مؤسسه



شد و بعد هم با طبیعت روشن خواهد شد چنانکه بعد از فراغت از عزرا  
 دار بر روشن شد و متوضی احد شده و نیکو گفته با تم لوانم سوکار که  
 مثلش که و کیف در کنار دیده شده بود و این هم در آن بتوجه آمده  
 جرح ابو تراب و سید محمد جویند که در آن روز در آن وقت و در آن  
 انحضرت را در قبرستان بیدخت که سمت قبله آنجا که غرب جنوبی قریه  
 در زینت رتفع که مشرف بر اقباض فضا ~~و در آن~~ و در آن  
 و بعد از آن در زینت بدر خیزه صلب قرار دادند و بر داشت بقعه  
 بزرگ و صحن وسیع و حجرات بسیار و بناها و در آن روز آب باران  
 باران شده و اکنون که سیم سال شهادت است چهار دیوار صحن بالا آمده و  
 چند حجره ساخته و در آن چند حکم بنای بقعه ریخته شده و در آن  
 تعمیر و چنانچه در صحن کنده شده و در سرد ابراء قنات مخصوص شده  
 و در آن روز وقف بقعه شده و احکام بنیفا در آن وقف مشغول نماز  
 قرآن و شصت هزاره با حفظه ناسید ابراهیم تاجر بنیه که اصفهان است  
 وقف مخصوص بقعه نموده که عالم تلاوت میشود و در هر هفته ~~معه~~ و در  
 پنجشنبه در صحن مبارک تشکیل مجلس روضه میشود با اذن عام که هر سال  
 آید و خواند

آید و خواند و موقوف خواهد بود و هنوز بطور عاریه در اطاق ~~بر سر~~  
 منور ساخته شده که مقام ساختن کینه برداشته خواهد شد و مقام  
 برودت هوا جسر روضه در آن در اطاق است و ~~بجای آن~~ ~~این~~ ~~مقام~~  
 و نایب بعد از شهادت انحضرت پسر از بنامیدن بعضی قتله بچای ابو تراب  
 و سید محمد انرا از خوف عده بروز کردن امر با سم حفظ آئینه است  
 و جمیعت نموه بزقاب و جرابیه که حکم نشین است محراب از آن روز  
 جمله فقر بلکه عوم پیدخت نیز قرار دادند که اگر کسی را در نوقاب  
 یا در حجره آید بدین بقعه رشادت از آنرا و در آن یکشنبه در چنانکه  
 قطع طریق شده بود و هم روزه اهر پیدخت را در دم بیم داده پیاپی  
 میفرستادند که در آن وضعی بفرع میاید چنانکه در زیات انحضرت مشغول  
 و از هر روز اینهم بعد از شهادت مومنه هم پیاپی شده و در هر  
 ماه روزه عجیب نمیدادند و پشته را در آن وقت لایق خطبه کان  
 میکردند که هر صبح ابو تراب و سید محمد در آن روز بزرگوار را  
 بخوانند و این شفا و در میدان دفعت میرانند که در هر هفته این  
 نوار را بجهت علم ببال کار بکنند و اخضا از اجناس صلا در زیر بساط

حضرت عیسی نام فاطمه سبط  
 او سینه و شانه که در میان  
 اذن به این روز بیایم  
 صحت بنایم و فرود آمد  
 زحمت نموده







بمشهد و کما از بلال بعضی دوست تربت فرستد و آنها اولاً بجمع پنداشته  
شدند و باینها که عشر از ایش را مال منسوبه بآنها را در تحفه

شماره نوزدهم این کتاب که عشر از اشیاء و اسرار منسوبه به ائمه اطهار و نجف

ساخت پس جمیع ابوزراب چند روز بعد از شهرت آنحضرت میامانها  
و جمعی با یانچشم میسر و ترب فرستاد و آنها را بحضرت عیسی علیه السلام و ابوزراب  
و دیگر نزدیک در خان فرستاد و از انصهار و در آنحضرت را گفتند

و وضع حفاش مخفی از نو فیمت برت او نظیم به سیمه علی قورانی  
حاتم خن و عط خن بهرام شیخ بهرام روضه خوان شاد رود ازل که  
اشقان سر به و جان شیخ خرمی بهلا در شمع اکر ز غم که این هر روز  
انجم نریت بر خط رت این را ماسور شده به غم بن برآمده در جو  
که معظم قریه و دار الحکومه کن برت نشرت و عط خن و شیخ بهرام  
برین لایق نور عیش به بهت خست تا توان روز جمعه ۱۲ ارجح ۱۳۲۷

بجوابی

بعد پسران از عیث به حاج محمد حائس ملکی التجار برادر نسلوده و نیز کنیز و اهل عرقم

تحریر و صدر العدل پشمار بہجت و داماد دیگر انحضرت و صاحب میرزا

محمد علی ریابد و حب محمد حسین نوناد حرکت فرسوده و ابرو جرمند شده و دین

از بذر خن انجمنه و اول بطن هر دو تعظیم و ذکر بم این نگوئید خواهر

نمود که در اطمینان میگوید که ابراهیم بود و چنانست خردمند پس در ماست چنانست

خوردن انہاں سرد خاں صد سوار بلوچ بے سر کردہ کے دلوں نے حجامہ الیغیر

و چند نفر فایده به بدخت فرستاد بر آنرا سلام خانه مارک بن الحوت

و فرای که شایسته بیاید و جعفر و مهدی و انبیا علیه السلام و غیره از آنها بودند و بعضی بگویند

شهرت دادند که در این شهرت و این باغ فرت آمد

لذا که آنحضرت بعد است و پادشاه هم در نظرش نماند و زرتشت

چنانچه در این کتاب آمده و در کتابهای دیگر نیز آمده و در این کتاب محفوظ

در آیه بعد و  
سر از آن خراستند دست باز کنند و خیزند و خیزند و خیزند

هو که نشد بشود که جان دور کرد و در هر روز که با دور است ان شاء الله

و در این وقت از دفاع کشته شد از آنجا که او را رخنه کرد و در آن وقت

رسم الحدا و اسرار و نزه و بعض از این رسم را بعد از بعضی وقت ختم

و انچه که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
و انچه که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است

الحمد لله رب العالمين



بهره بردن از این زمین و در این زمین  
بهره بردن از این زمین و در این زمین

از این زمین و در این زمین  
بهره بردن از این زمین و در این زمین

برایم که بخت بر سر این زمین و در این زمین  
از جمله که در نقشه جغرافیه داشت و از صنعتها میرزا عبد الرزاق خان  
سرتیپ هند سر معلم مدرسه سیاحت بود که شد و گفتند که اینها را که میگویند  
و بعضی را که از این زمین و در این زمین و بعضی را که از این زمین و در این زمین  
شدند و امیدواریم و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
وقت که از این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
و که در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
که در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
بخت از این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
و نیز از این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین

بعد و بعد از آنکه رفتند و آن سال نمانده بود و بر سر این زمین  
رفتند و در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
و آن اطفا که در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
بدون کلبه باز شده و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
اطفا که در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
بهوت و در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
که با کسی از این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
بخت و در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
غارت و در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
غارت و در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
اظهار و در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
سخت و در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین  
و در این زمین و در این زمین و در این زمین و در این زمین







و خضرات اناندا لاهور فرسوخه مطمئن مینویسند که ما زنده و زنده بر سر کوهیم  
 و بعضی خواص پیش از این خبر داده و همه را در بعد واقعه و بعضی وقت  
 از دین و دنیا کرده این اخبار میفرستند با کمال وقار و انبساط نام و بلند  
 حرکت این اعدا شده و چون غلبه میگویند که دیگران را بکن بد بر سر کوه  
 و تویین و شمشیرها بر فراز کوه و غلبه بر سر کوه معاندان حریف  
 و قوی جانی که بر او چار سید و در پیشتر تکرار از او خبر میفرستند که رسید  
 با صورت خود رئیس تکرار گفته بفرستد که چنانچه اناندا لاهور میفرستد  
 من اسباب همه شده که در پیشتر تکرار از او خبر میفرستد که رسید  
 سید در خان ناچار این کار را کرد که در دینیم حرکت بخورند و عزت می جفت  
 بکن به نومه زنده که خوف لا محاله و بکار وستان بسوق آورده و  
 متن صحرا از جمع استقبالین سید و جوی از فرید شهر شد که حضور  
 جیش خنکیده چشم دیگر خندید و استن اسوال بسیار برده که از بخار و دان  
 داده و چنانچه اناندا لاهور فرسوخه از جمله حاج جاسع میفرستد و در جمله جلا فاعل  
 نومه با آنکه در جمله جز او یک نام دیگر فقیر نیست چنانچه غریب لارخان  
 بخوبی این خبر رسیده با اسم آنکه نباید رحمت در کوه مشروط است و این  
 از هم سر کوه

از کوه و در کوه از کوه  
 بر این کوه

از هم سر کوه سید و تکرار میگرد و بین با آنکه خانه را عارت و پور میگرد  
 و به عکس لویه و جبر و در باب و به وقت و قوت و بیشتر از دین و کوه  
 بر این کوه حاج ابرار و به وقت سید و کوه و بیشتر از دین و کوه  
 و در هر وقت چنانچه لاهور فرسوخه خانه را عارت کرده و همین قوت در راه  
 خراب کرده و اجرا را از عجز و خود او را فرستاده بکنند که فرود آید  
 کشتن او داشته باشد با سر کوه که کشت از مجلس کله که از اطفال و فرقه خوانسته  
 کرده از مزین و شمشیر است دادن و کشت کردن و فقر را جوی را تکرار  
 و بخیر و مردم را که کشته و بن زنده و اعدا بر فقر و ادب است که در کوه  
 بر آنکه از نه و استم لاهور و به وقت سید و کوه و بیشتر از دین و کوه  
 ظاهر با او و او را با کمال مینویسند و هر که را ایمان ضعیف است که کشته و کشته  
 بر است بجای او و چنانکه بعضی از فقر کرده و اطفال و مسکین و معلولان  
 در باره بعضی که پیش از این است بفرستد شهادت و زنده و دارا و خود و حتی بعضی  
 زنان فرزانه کار میگردانند و راه و کار با بیابان بخوبی میگردانند  
 و رفقه که در صحن بیضی که با آنکه اصلا نوبت با دیو و برادرش از اتمام حال  
 خراب بودند او را گرفته و کوه سید لاهور و در وقت خوان که کشته و کشته  
 و در خانه خود و کوه سید لاهور و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته  
 انفرست را تو اصلاح و در کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه  
 قائم است و در کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه











به این بود و عمارت عالی که در آنجا بود و در آنجا  
 نمود و سقف را این کار را با نیر و سنگ و نار یک شکت و این کار  
 بر دست نهادن مردان و زنان و فرزند و غیره ای که بنام رها داد  
افتد صید و این کار را با نیر و سنگ و نار یک شکت و این کار  
 اما گرفتار عمارت را با نیر و سنگ و نار یک شکت و این کار  
 در اوقات بود که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 از عمارت را با نیر و سنگ و نار یک شکت و این کار  
 و اما در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 فرزند یافته و در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود  
 اگر از این حکم را از اعدا که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 برست آورده و در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود  
 چنانچه و در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود  
 و در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 منته که این بود که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 حبس شده و در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود  
 ضربه که در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود  
 نشسته با نیر و سنگ و نار یک شکت و این کار  
 بودند و در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود  
 کردند و در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود

وقتی

بهر آنکه

خود اقامت نمود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 او را حبس کرده و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 اما در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 که در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 این پیام را به نیت علیه برده و در آنجا بود و در آنجا بود  
 حاج ابو تراب نیز فرزند عظیم نموده و در آنجا بود و در آنجا بود  
 به نیت و ادوات که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 قضا در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 اولد و در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 الاخطار که در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود  
 پس از آنکه در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود  
 بر رفته و در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود  
 صورت او اکتفا به نیت که در آنجا بود و در آنجا بود  
 خود را با نیر و سنگ و نار یک شکت و این کار  
 تا این وقت معلوم شد که در آنجا بود و در آنجا بود  
 صورت از آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود  
 نوشته بجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود  
 بود که در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود  
 و عا و در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود  
 نمیدانیم که در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود











نزد درو ساز که آب و تفنگ به چند صاع ابوتراب حوائی سخت داد که  
 بر ص صاع جو کارش با نجا رسیده حاضر در خواب گوید اگر روزی بایه  
 و نیند دید جو را با تفنگ که سر را را گرفته اند که چنان رسیده بود ظاهر  
 صورت را طلبید و او را چوب زد که چنانکه پیش از آنکه ظاهر را بقتل رساند  
 بر اند و که با عتاس کاشیده گفت حاج ابوتراب عیلت تا موسی از زاد  
 در آن صفت سر آمد تمام خلق بعد کوشش انده در باب آتاج سوار شده تا به کوه  
 رسیده که بر لب فرساخته بنوقا به جز را و که با کوه که کشته او را در آن  
 نما کرده میانیم کسی که از آتاج خود را که هر کسی بر کرد و با کاه عت  
 نماید او را کله و توانم نمود و یکجا تا صحنه سر برین به گذاشته و ارد  
 نوقا به سته و اطراف خانه او را گرفت مردم متفرق شدند و بهر احوال  
 محمد صی را امان داد و از آن بهرین جز را ارد و در خانه نام بهیستی را که  
 نتان را و نیند بهرین حاج محمد صی که آب و کاه از کوهی بزرگ درین  
 او را و او را کت و بهر حاج ابوتراب هیچ عبد الکرم نام او را بنور  
 و کله بر دیگر را پس عیال او را برین او را عیال محبت و صده ارد  
 بسیار و در و بین حاج ابوتراب گفت فوج حاج مهملان مرا  
 افر گرفت و امان نوشت آن اندازت به هر روز زمان میاد  
 که کت قبول نشد اقامت جان داشت چنانکه نمود و عیال بر و با  
 شیر بر روده است که از اول کله روز دیگر دو را در آن صاف  
 و آتشند و خانه او را در خواب کردند و از آنجا به با کت  
 بر رفته و قلم را آذوقه از تر و در تو رفت و متفقد به

و بیان طریق است او را و  
 و لکه از هر چه بر او افتاد

بر او آتش میدادند که همه احوال حین ایام را تمام نمودند و دو آذر و یک لخت  
 بر طاف و در کنار او میخسند و در و میفرستادند بر او و شقف خانه او را لک  
 او زنده ماند و چنانکه بگفته و فتنه تفنگ او سوخته بوده و سایر را و فتنه  
 تفنگ را از دست چنانکه تا اطر بر نرفته بود و با لاف و از شفاف در خبر  
 چشم او زده سر او را چنانکه تیر زده بود که سر او را بر داشتند و اعضا او را  
 پاره پاره و فتنی او را کت که کت او را در ده بود و اموال او را غارت کردند  
 او را تمام و دو پیرانه او کت و یک را بر نرفته بودند و عیال را قهر میاد که همه  
 صاع محمد صی بهر همان او را در کرده بود چنانکه سر او را در کت او را  
 اسیر داشتند بهر حساب خاصه او را با و ده یک پیر بر روانه نمود و بهر یک که  
 سلاطین عالم بالا را فتنه عقیبا و از فتنه ادیت نمایند که کت  
 سر را را با خود نمیشد بخت که دو صاع بیا به کت در دست و هر سال مردم  
 کرده بود و در حال عجزه بود و در یک کت در روز هر که کت به تمام جان  
 و در دایان و غارتیان از تمام دلت کت به غیر حجت و فتنه پس در صحت  
 نمود و بر نرفته و عیال نامور بر است و از عیال باق و عیال و سایر  
 درو ساز بهب و تفنگ گرفت و بهر دوست به با عیال تر و فتنه کت  
 بهیست و احضار ایشان نمود و قلم صده کت از مردم که کت به با و فتنه  
 بهر نرفته مردم و او را فتنه را نمود و او را در کت و کت و کت و کت  
 رفتا رفته و کت را نمود و در وقت و همان شب از در و کت او را شب  
 و از دست بهر و کت و کت و کت و کت و کت و کت و کت و کت و کت  
 و تصویر بود و ما با لاف و عیال کت و کت و کت و کت و کت و کت  
 شیر زنده و فتنه را مقصود دادند و بهر بهر نمودند لکن او را با کت











۹۰۰

در میان منتهی نمودند که اگر با ما نماندند چون گفت السلام بر او و بر خانواده و  
 سنان برودن رفت و در روز دوازدهم که قتل شد در آن روز بر قتل او  
 ضوئش که در برایت بلوغ که حکم این گشته شده بود شد پس از آرام  
 لایق از او گفت اگر تو با من برت بر من میزدی از تو خواهی داشت یا نه  
 هرگز نه گفتن رفت که هر اهدایت را بگو که روزی خود را پس از آن که  
 تو هست از هر دو یک او با ما آورده و مع را نمود و گفتا بجز آن نیستند  
 بهار که در آنجا منتهی تا قاتل چه خواهی کنی که آن اوقات  
 و ت و با دشمنان و دشمنان پس تا آنجا گشته شده و شوق شده که آنجا  
 که یک که ش او را بصورت گرفت و هرگز نگذاشت و بطور زیارت  
 و الهیت و در شنی سخن گفت همان شب بر شانه اهل نوید با پس  
 شکست و گشته بهت پس از ده روز در دیگر گفت در دست خانه او را  
 و تا شکست و باز عباد او و بعد از آن چند روز دیگر و تا در کتاب بود  
 کار مرسته نگشته و در گوشه افتاده بود تا در صحنه که در گشته مرسته دیگر  
 درین راه درست کردند و او عرض میکرد که من که در اینجا میگردم و تا شای  
 اینجا دارم چرا مرا اهل یار دیگران ننوید و هنوز منتظر سایرین است  
 اما از من بین قتل شده است که من روزی قاتل بود و بعد عقود اندر  
 شد بعضی کو به فرار کرده بعضی بقتل او را میفرستاد و به بعضی  
 یک آن گرفت و بهر حال اگر هم گشته شده همان بود که نه عهد این  
 و نه اثر و نه عهد این او دیده شده و در کسی هر یک که بهت است







گفته شده و معروف رودس درام و کربانک این مکر عارت شده و لهذا  
نقطه است از ایران که آن بان گرفتارفت ربا شده و قفسها آوردن  
ستار است گفتند او را بیکر دهنده معلول در کجا به تاجیه ما را ز کم  
ارام میبود و هر وقت که ما را درم و نود و شصت است باستان  
اقرار دهنه بیست و هجده رسیده که اول این بیست و هجده در در شهر رودس  
تا این ایران از هر دو دهنه بیست و هجده و امان مرگان از هر دهنه  
دیو و شش سال در آمد و دولت آمدان سلطان ابد و در هر دهنه بیست و هجده  
بسیار رعیت و خط در هر دهنه بیست و هجده و بیست و هجده و بیست و هجده  
انام یک جمله را با توپ خواب نموده و سیه نفر را کشند و نفعه الکلام  
بارد و نفر دیگر از علما بزرگ دهنه و دهنه را نفر و ارام نموده و اکتفا  
لعبه خان که در هر دهنه بیست و هجده بیست و هجده و بیست و هجده و بیست و هجده  
در هر دهنه بیست و هجده بیست و هجده بیست و هجده بیست و هجده بیست و هجده  
مرفعه ایران است آمده اند و در ارک ابایان کشند و اید اید اید اید  
رفار دارند و میگویند ما بر خودشان از بیگیم و معلوم است که در هر دو  
نفره هر صلیح این سخنان افکار این گفته خواهد شد که هر یک از این  
تا حد صیه گفته اند با ایرانیان و این گفته سرور را دارد و در  
اوضاع ایران در این چند سال دایمکه این گفته با که در این تاریخ  
نبوده و بگویند و هر روز نامه و مقصود ما اهل از نهادن گفتند  
و هنوز نامه در دایم خطاب و هم میگویند بخند نورانی خانه و  
مرضا اقرار است که در هر دهنه بیست و هجده بیست و هجده بیست و هجده

اللد  
اگر چه اندوه است و در این صدام نموده اند و ما را در است ابراهیم کولاد و  
لا عقیب الذین قتلوا و سید اسوانا بر ابراهیم و سید اسوانا  
منش و باغ و مکر و کربانک این مکر عارت شده و لهذا  
نقطه است از ایران که آن بان گرفتارفت ربا شده و قفسها آوردن  
ستار است گفتند او را بیکر دهنده معلول در کجا به تاجیه ما را ز کم  
ارام میبود و هر وقت که ما را درم و نود و شصت است باستان  
اقرار دهنه بیست و هجده رسیده که اول این بیست و هجده در در شهر رودس  
تا این ایران از هر دو دهنه بیست و هجده و امان مرگان از هر دهنه  
دیو و شش سال در آمد و دولت آمدان سلطان ابد و در هر دهنه بیست و هجده  
بسیار رعیت و خط در هر دهنه بیست و هجده و بیست و هجده و بیست و هجده  
انام یک جمله را با توپ خواب نموده و سیه نفر را کشند و نفعه الکلام  
بارد و نفر دیگر از علما بزرگ دهنه و دهنه را نفر و ارام نموده و اکتفا  
لعبه خان که در هر دهنه بیست و هجده بیست و هجده و بیست و هجده و بیست و هجده  
در هر دهنه بیست و هجده بیست و هجده بیست و هجده بیست و هجده بیست و هجده  
مرفعه ایران است آمده اند و در ارک ابایان کشند و اید اید اید اید  
رفار دارند و میگویند ما بر خودشان از بیگیم و معلوم است که در هر دو  
نفره هر صلیح این سخنان افکار این گفته خواهد شد که هر یک از این  
تا حد صیه گفته اند با ایرانیان و این گفته سرور را دارد و در  
اوضاع ایران در این چند سال دایمکه این گفته با که در این تاریخ  
نبوده و بگویند و هر روز نامه و مقصود ما اهل از نهادن گفتند  
و هنوز نامه در دایم خطاب و هم میگویند بخند نورانی خانه و  
مرضا اقرار است که در هر دهنه بیست و هجده بیست و هجده بیست و هجده



است از تو مقام خلد  
 از عظیم و مستی و ملزم  
 روزگار از کمال و از زلف  
 باز کرد و دفعه را با آن بسیار  
 عصاره در درسی و اوقات دیگر  
 این کتابت معصومه است  
 همو مطلوبی نیست که بعد  
 همو محلی است از عشاق  
 مرد و در بنر باشد صیر  
 اینم نمی یابان در بارلو  
 در بنر بنه و بنه می  
 صاحب نذر که برود خانه بود  
 در این که از قوم عشود  
 چون که معصومه را راه بود  
 از آن رخت بجا می ماند  
 این چنین در نوده است  
 از بکس را که صورت را در  
 این چنین به صورت اولیا  
 مرتبه است را بخون کند کشف  
 در جمع و از صفد با

جری از خود که قدر اتمام  
 وان چراغ که بر قلب رسید  
 قطره از قوسه سلطان  
 روزی که کشتار حقین  
 نور حق سوز در بار زوال  
 از نور نور که در این جهان  
 از کبریا و شایسته  
 بنای سیه طالعین  
 میوه خود را تا رانج کلام  
 نور که از کرم جویم ز کلام  
 تو مانده عالم و اعقاب او  
 در پناه حق اله و جبر

ملکی است کتاب شهید به چند رقیبیت  
 بر آن با ده خان فوکل از دین و کید  
 غمت مگر شده و اطراف صوم حضرت  
 علماء و ادو سانه هم هزار و پند  
 با آنکه او بر دین رفته و از کلام  
 نموده با دین است نه را بر دین  
 گرفته نبوی سینه و کعبه و عماره



رساله نهضت تو باز واقعا مردون غم بسته و صبر است  
 قضا است که هر چه وایستام شد امر و حضرت رافعه شد از امر  
 مشه و این امر چه از قضا و کما فی سبیل الله این امر بسته مردان از دین  
 در بالار سران حضرت با بر خیزد و صبر را در غم نشسته و گویا  
 با لفظ رسیده و محضین را اگر بخواهیم نه دنیا کنان روز را بسته  
 و بست را بر بسته و مال و در می بسته و حضرت سال قدر است  
 ظاهر شد و ایستام شد امر و حضرت رافعه شد از امر بسته  
 اگر چه از قضا و کما فی سبیل الله این امر بسته مردان از دین  
 با حضرت تا کون از به و سلام اسلام رسیده و در وقت نشسته  
 روحانی بود که نشسته و در روزنه و دیگران از امور بسته  
 در بر نیز و در وقت بزرگ تنقید علیه این شیخ و در غم نشسته  
 بود و تمام این امور در به و سلام اسلام رسیده و در وقت نشسته  
 است و نیز رکن کرده هر از عول در راه طمان کردن  
 از کمان کعبه و دیگران او بسته شد و احوال او غارت شد  
 و خود او را از ارباب چهار فرخ کریمت تا با فر خود را رسیده  
 عیسی علیه السلام





